

مجید رضایی

تاملی در حدیث و درک تاریخی عقاید

به اهتمام:

جمعی از دانشجویان دانشکده فنی

دانشگاه تهران

info@toraath.com

تاملی در حدیث و درک تاریخی عقاید

مجید رضایی

نقد و نظر - شماره ۹ - زمستان ۱۳۸۵

تشیع به عنوان یکی از دو گروه اصلی جامعه اسلامی از بدو تکون تا زمان حاضر حوادث بسیاری را به خود دیده است. جریان غمناک کنار زدن اهل بیت پیامبر(ص) از مقام امامت جامعه اسلامی، عواقب تلخ و جبران‌ناپذیری را بر مسلمانان وارد کرد. از همان اوان، گروهی اندک وظیفه خود می‌دانستند که براساس تاکیدات پیامبر(ص)، پیروی از اهل بیت را مرام خود قرار دهند و در تفسیر دین از آنها استفاده نمایند. رشد تشیع در مراحل مختلف تاریخ اسلام، که با فداکاری ائمه(ع) و یاران مخلص آنها حاصل شد، مقابله جدی حکومت‌های جابرانه زمان را به دنبال داشت. اطلاعات محدودی که از آن زمان به ما رسیده است، ترسیم صحیح تاریخ تشیع را با دشواری مواجه می‌کند.

محققان متعهد باید با تلاش پی‌گیر سعی در کشف آن حوادث داشته باشند و با بررسی دقیق متون اسلامی، این امر لازم را تحقق بخشند. کوشش‌های بسیاری در طول زمان این امر را تا حدی روشن نموده و مورخان بسیاری با تحلیل و بررسی روایات و اخبار سعی در ترسیم صحیح تاریخ تشیع داشته‌اند. استاد سید حسین مدرسی طباطبائی هم با همت بلند و تلاش فراوان و بررسی متون دوره‌های اول تاریخ اسلام این امر را دنبال کرده‌اند و با مراجعه و تتبع فراوان در متون اسلامی سعی کرده‌اند سیری تاریخی به احادیث و اخبار بدهند و با کنار هم نهادن آنها تاریخ تشیع را نمایان سازند. در مقاله «تکامل مفهوم امامت در بعد سیاسی و اجتماعی» که ترجمه آن در مجله وزین نقدونظر (شماره ۸ و ۷) به چاپ رسیده، ایشان به بررسی مفهوم امامت در دیدگاه تشیع و تحولاتی که این مفهوم در نظر شیعیان در دوره‌های مختلف حیات ائمه(ع) پیدا کرده است، پرداخته‌اند. مقاله حاوی نکات مهمی در تاریخ شیعه است که شایسته است اهل تحقیق به آن توجه کافی مبذول دارند. آنچه در ذیل می‌آید نگاهی است به این مقاله از دریچه نقد، و تلاش شده تا با مراجعه به

مدارکی که نویسنده محترم معرفی کرده و بررسی استفاده‌ای که از آنها در مقاله صورت گرفته، صحیح و سقیم آن نمایانده شود. برخی از این موارد عبارتند از:

(۱) در صفحه ۱۷ مجله نقدونظر (شماره ۷۸) آمده است که تا پایان قرن اول هجری، جنبش تشیع فقط در مساله سیاسی احقاق حق اهل بیت پیامبر(ص) در حاکمیت، راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمانان جدا کرده بود.^۱ مفهوم این گفته، تبعیت تشیع در مسائل فقهی و حقوقی و اعتقادی از همه مسلمانان است. در قرن اول هنوز فرقه‌های مختلف پدید نیامده بود و رای صحابه مورد توجه بود. با وجود اختلاف آراء صحابه، به خاطر سادگی مسائل و نبود شبهات مختلف و پیچیده که در قرن دوم پدید آمد، هنوز در جامعه گروه‌های مستقل متمایزی که در موارد زیادی اختلاف نظر داشته باشند قابل تشخیص نبود. برطبق نقل تاریخ، در مباحث فقهی مانند حج تمتع، متعه، جواز جمع نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، فصول اذان و... اختلاف شدیدی وجود داشته است و هر گروه از صحابه رای خاصی را دنبال می‌کرده‌اند. شیعه نیز در این میان به رای اهل بیت عمل می‌کرد.^(۱) همچنین تفسیر برخی از مباحث اعتقادی مانند جبر و اختیار، صفات خداوند، قضا و قدر، مقام انبیا و... براساس احادیثی که از راویان اهل سنت، مانند ابوهریره، رسیده با آنچه در کلام امیرالمؤمنین(ع) آمده است تفاوت بسیاری دارد.^(۲) با این همه به خاطر این که منازعات سیاسی در راس مسائل جامعه قرار داشت، اختلافات عقیدتی و فقهی مهم جلوه نمی‌نمود. ولی در قرن دوم و با ترجمه کتاب‌های تمدن ایران و روم و پیدایش مسائل جدید فقهی، که در احادیث منقول از پیامبر(ص) به آنها پرداخته نشده بود، فقهای عامه با توسل به قیاس و استحسان، مسائل را پاسخ دادند و این امر زمینه اساسی برای جدایی فقه اهل سنت و فقه تشیع از یکدیگر شد. بنابراین نمی‌توان گفت که در قرن اول هجری، شیعه جز در یک مساله، از سواد اعظم مسلمانان تبعیت می‌کرد.

(۲) در صفحه ۱۹ (ستون اول) آمده است: «به نظر می‌رسد که دست‌کم از اواخر قرن اول هجری انتظار و اعتقاد به ظهور یک منجی و رهایی‌بخش از دودمان پیامبر(ص)... در همه قشرهای جامعه اسلامی وجود داشته است.»^۲

^۱ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۰

^۲ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۴

تعبیر جمله کمی ابهام دارد. کلمه «اعتقاد» به نظر زاید می‌رسد؛ زیرا اعتقاد به مهدی موعود و منجی، از زمان پیامبر(ص) مطرح بوده است. ولی در اواخر قرن اول هجری به خاطر ظلم بی‌حد و حصر بنی‌امیه مردم منتظر ظهور آن منجی‌ای بودند که پیامبر(ص) بشارتش را داده بود. و به احتمال زیاد، مراد نویسنده نیز همین بوده است و شاید این اشکال ناشی از ترجمه باشد.

(۳) در صفحه ۱۹ (ستون دوم)، و نیز صفحه ۲۰ و ۲۱ نویسنده سعی کرده است که با استفاده از برخی احادیث اثبات کند که باقرین(ع) در شرایطی که همه انتظار قیام آنها را داشتند، از حرکت سیاسی امتناع کردند و یاران خود را هم از عمل سیاسی بازداشتند و نتیجه گفته ایشان این است که این دو امام بزرگوار، حتی اگر یاران باوفا داشتند و شرایط برای احقاق حق و رفع ظلم مناسب می‌بود، باز هم حاضر به حرکت سیاسی نبودند و گویی در آن زمان این فکر القا می‌شد که قیام علیه دستگاه ظلم، فقط به وسیله حجت ثانی عشر واقع می‌شود.^۳ این حرکت ائمه بتدریج در ذهن شیعه وظایف امام را تغییر داد و اقامه حق و عدل و دفع ظلم، از زمره وظایف اصلی امام خارج شد. در نتیجه شیعه بتدریج نقش اصلی امام را صرفاً تفسیر دین و بیان مسائل و مشکلات مذهبی و تفسیر قرآن و سنت دانست.^۴

نویسنده برای اثبات این مطالب به پاره‌ای از احادیث اشاره کرده است، ولی مناسب بود که ایشان به احادیث دیگری هم که مفاد آنها خلاف مقصود ایشان را نتیجه می‌دهد توجه می‌کردند و با جمع‌بندی، مقصود همه احادیث را توضیح می‌دادند. همچنین به تفسیرهای متعدد احادیث هم نظر می‌کردند و از میان آن همه، نتیجه نهایی و اصح را اتخاذ می‌کردند. در ذیل، مواردی از این احادیث و تفاسیر را ذکر می‌کنیم:

الف) کلمه «قائم» در روایات به دو معنا استفاده می‌شود: اول، به معنی حجت ثانی عشر (ع) است که در آخرالزمان و برای اصلاح امت قیام می‌کند و زمین را پس از گسترش ظلم، پر از عدل و داد می‌کند؛ و دوم، به معنی هر امامی است که مسؤولیت امامت را بر عهده می‌گیرد و به امر امامت قیام می‌کند. امام باقر(ع) در جواب حکم بن ابی‌نعیم که سؤال می‌کند آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه، که اگر هستید آماده فداکاری شوم و اگر نه، که به دنبال زندگی و معیشت بروم. می‌فرماید: ای حکم! تمامی ما قائم به امر خدا هستیم. حکم

^۳ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۴ تا ۳۷

^۴ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۸

سؤال می‌کند: شما مهدی هستید؟ می‌فرماید: تمامی ما به خدا هدایت می‌کنیم. سؤال می‌کند: آیا شما صاحب شمشیر هستید؟ می‌فرماید: تمامی ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم. می‌پرسد: شما دشمنان دین خدا را می‌کشید و اولیای الهی را عزیز می‌نمایید و دین الهی را آشکار می‌کنید؟ می‌فرماید: ای حکم! چگونه من باشم در حالی که به سن ۴۵ سالگی رسیده‌ام و صاحب این عمل از من جوانتر و چالاکتر است.^(۳)

دو روایت دیگر هم از امام صادق(ع) نقل شده است که تمامی ائمه(ع) را قائم می‌خواند.^(۴)

ب) اینکه صادقین(ع) در قیامهای متعدد اواخر دوران بنی‌امیه و اوایل بنی‌عباس شرکت نمی‌کردند و رهبری را به عهده نمی‌گرفتند، جهات متعددی داشت. از جمله: در برخی قیام‌ها، مثل قیام عبدالله بن حسن و پسرانش محمد و ابراهیم، ادعای مهدویت مطرح بوده است. بر طبق روایت «مقاتل الطالبین» که شیخ مفید(ره) نقل کرده است، امام صادق(ع) از بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن به عنوان مهدی امت امتناع کرد و به عبدالله بن حسن فرمود: اگر فکر می‌کنی که فرزندان مهدی است، این گونه نیست و هنوز زمان آن نرسیده است، و اگر قصد داری که برای خدا قیام کند و امر به معروف و نهی از منکر کند، ما تو را وانمی‌گزاریم؛ تو بزرگ ما هستی. چگونه تو را بگذاریم و با پسر بیعت کنیم؟ عبدالله ناراحت شد....^(۵)

می‌بینیم که در این قضیه حضرت صادق(ع) حاضر است برای قیام الهی و امر به معروف و نهی از منکر بیعت کند، ولی برای امر مهدویت هرگز. زیرا ادعای مهدویت باطل و دروغین است.

در مواردی هم افراد برای طرح شخصیت خود قیام می‌کردند، و در نتیجه حضرت، قیام را تأیید نمی‌کردند؛ گروهی از سران معتزله نزد حضرت صادق(ع) آمدند و گفتند که می‌خواهند با محمد بن عبدالله به عنوان خلیفه بیعت کنند و از ایشان هم خواستند که با آنها همراه شوند. حضرت، پس از بیان مطالب زیاد، حدیثی از پیامبر(ص) نقل کردند که هرکس قیام کند و مردم را به خود دعوت کند، در حالی که در میان مسلمانان داناتر از او باشد، او گمراه و سخت‌گیر است.^(۶) حضرت با نقل این حدیث به سران معتزله فهماندند که قیام محمد بن عبدالله بن حسن برای خدا نیست.

در مواردی هم ائمه(ع) به خاطر نبود یاوران واقعی، که برای احیای اسلام حاضر به فداکاری باشند، مجبور می‌شدند دست از مبارزه بکشند. سدید صیرفی به حضرت صادق(ع) اعتراض می‌کند که با کثرت و فراوانی یاران و شیعیان چرا قیام نمی‌کنید و اگر این تعداد یاور در زمان امیرالمؤمنین(ع) بود، خلافت را از

دست ایشان نمی‌گرفتند. حضرت تعداد یاران را سؤال می‌کند. سدید شمار آنها را صد هزار و دویست هزار و بلکه نیمی از مردم می‌داند. حضرت ساکت می‌شود، سپس به خارج شهر می‌روند و بچه‌ای را می‌بینند که هفده راس بز را می‌چراند. حضرت می‌فرماید: «به خدا سوگند اگر به تعداد این بزها یاور داشتم قیام می‌کردم.»^(۷)

نویسنده محترم، همه مفاد این روایت را متذکر نمی‌شود و فقط از قسمت اول آن استفاده کرده است که حضرت از قیام خودداری کردند، و به علت آن توجه نمی‌کند. ائمه (ع) در شرایطی که آمادگی روحی نباشد وارد صحنه مبارزه مستقیم نمی‌شوند و با کار فرهنگی، نخست زمینه را فراهم می‌کنند، همان طور که پیامبر (ص) تا یاوران مناسب نیافت حکومت تاسیس نکرد و یا امیرالمؤمنین (ع) تا اصرار صحابه را بر قبول خلافت ندید، نپذیرفت. وقتی که صحابه با پشت‌سرگذاشتن دوران عثمان، عدالت اسلامی (علی (ع) در کامشان تلخ شد و به روح جاهلیت تمایل پیدا کردند، از مردمی که بیش از یک قرن پس از پیامبر (ص) زندگی می‌کنند و دوران زشت و فاسد بنی‌امیه را پشت‌سرگذاشته‌اند چه انتظاری می‌توان داشت؟ تربیت آنها نیاز به کار فرهنگی گسترده‌ای دارد؛ نخست باید مفاهیم اسلامی برای آنها روشن شود و سپس در فکر تشکیل حکومت اسلامی برآمد. پس ائمه نه تنها حرکت سیاسی را تخطئه نمی‌کردند، بلکه از حرکت‌های سیاسی و نظامی در راه خدا حمایت نیز می‌کردند، چنان که از حرکت زید و قیام شهید فخر حمایت کردند.^(۸)

نویسنده محترم برای اثبات این که امام صادق (ع) شیعیان را از پیوستن به گروه‌های مسلح منع می‌کردند به قضیه حریر بن عبدالله سجستانی تمسک می‌کنند که در کتاب‌های رجال آمده است.^(۹) حریر یکی از محدثین بود و به کار تجارت روغن از کوفه به سجستان اشتغال داشت. او در سجستان یارانی داشت که با وی هم‌عقیده بودند. خوارج در آن منطقه مسلط بودند و نسبت به امیرالمؤمنین (ع) توهین روا می‌داشتند. یاران حریر از او اجازه می‌گیرند تا هرکس را که به حضرت دشنام داد، به قتل برسانند. خوارج فکر نمی‌کردند که شیعیان، یاران آنها را می‌کشند و فکر می‌کردند که این کار مرجئه است. به همین علت با آنها جنگ می‌کردند تا این که پس از مدتی حقیقت را فهمیدند. یاران حریر در مسجد با او جمع شدند. اما خوارج با حيله و زدن نقب، مسجد را خراب کردند و زمین مسجد را زیر و رو کردند و حریر و یارانش شهید شدند.^(۱۰)

و کشی همین نظر را دارد.^(۱۱) در روایتی که نویسنده به آن استناد کرده که حضرت صادق (ع) حریر را راه نداد، چنین آمده است: فضل بقیاق برای حریر از امام صادق (ع) اجازه خواست تا به حضور حضرت

برسد، حضرت اجازه نداد. دوباره درخواست کرد و حضرت جواب رد داد. فضل گفت شخص چقدر باید غلام خود را عقوبت کند؟! فرمود: به مقدار گناه و خطای او. فضل گفت: سوگند به خدا حریر را بیشتر از عملش عقاب می‌دهید. فرمود: وای بر تو، من چنین می‌کنم؟، حریر مبارزه علنی کرده است (جرد السیف).^(۱۳)

از روایت برمی‌آید که حریر پس از علنی شدن مبارزه‌اش به ملاقات حضرت رفته است. در حالی که روایات قبل دلالت داشت که حریر در سجستان کشته شده بوده است. ممکن است بگوییم که او پس از افشای قضیه و قبل از شهادتش، یک بار به مدینه آمده باشد و یا به حضرت اطلاع رسیده باشد که او مبارزه می‌کند. در هر صورت آیا از این قضیه می‌توان استفاده کرد که، حضرت یارانش را از پیوستن به گروه‌های مسلح منع می‌کرد؟ یک واقعه، چه عمومیتی دارد؟ آیا حضرت از روی تقیه او را راه نداده است؟ در محیطی که حضرت مجبور می‌شود از روی تقیه، یاران خاص خود مانند زرارۀ را لعنت کند و از آنها تبری بجوید، چگونه می‌توان از این نوع برخورد امام مراد واقعی او را به دست آورد؟ شاید در شرایط زمانی محدودی، قیام مسلحانه را به صورتی که شیعه در معرض خطر قرار گیرد، منع می‌کردند؛ اما نمی‌توان از یک روایت، به این صورت حکم کلی استفاده کرد. علاوه بر این، حریر خود گروه تشکیل داده بود نه اینکه به گروه‌های دیگر پیوسته باشد.

نویسنده برای اثبات این که حضرت صادق(ع) مطلقاً از سیاست دوری می‌جست، به روایاتی از تاریخ طبری (ج ۷، ص ۶۰۳) و مقاتل الطالبین (ص ۲۷۳) و رجال کشی (ص ۳۶۲ و ۳۶۵) استناد جسته است (پاورقی ۱۹ مقاله^۵). در تاریخ طبری از ایوب بن عمر که شخص مجهولی است نقل می‌کند که «حضرت صادق(ع) با منصور دوانیقی ملاقات کرد و به او فرمود: ای امیرالمؤمنین! قطعه زمین من را که چشمه ابی زیاد است به من برگردان تا من از محصول آن استفاده کنم. منصور گفت: به من این مطلب را می‌گویی در حالی که سوگند به خدا می‌خواهم تو را بکشم. حضرت فرمود: درباره من شتاب مکن و من به سن شصت و سه سالگی رسیده‌ام و در این سن پدرم و جدم علی بن ابیطالب وفات نمود و بر من چنین و چنان باشد اگر تو را ناراحت سازم و پس از تو جانشین تو را ناراحت کنم. منصور به حال حضرت ترحم کرد و از او درگذشت.» این قضیه در تاریخ طبری با راوی مجهول نقل شده است. حتی اگر قضیه صحت داشته باشد، امری بوده که در اواخر عمر امام اتفاق افتاده است و امام که به همه تقیه را تعلیم داده، آیا خودش تقیه نمی‌کرده است؟ این

^۵ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۶، پاورقی ۴

نقل‌ها تا چه حد می‌تواند تاریخ صحیح را برای ما ترسیم کند تا بتوانیم رفتار ائمه را از آن به دست آوریم؟ بر طبق نقل کشی، عنبسه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که می‌فرمود: از تنهایی خود به خدا پناه می‌برم تا این که شما اصحاب به دیدنم می‌آیید و خوشحال می‌شوم. کاش این ظالم اجازه می‌داد تا من خانه‌ای بسازم و در آن اقامت کنم و شما را هم اسکان دهم و به او ضمانت دهیم که از ناحیه ما به او ناراحتی‌ای نمی‌رسد.

از این احادیث فقط استفاده می‌شود که در مقطعی از زمان و در اواخر عمر، حضرت صادق(ع) به خاطر فشار زیاد حکومت، کاری علنی علیه آن انجام نمی‌داده‌اند. اما بر این که بطور کلی از مبارزه سیاسی دست کشیده باشند دلالت ندارد. خلفای وقت لابد از ناحیه ائمه خطری احساس می‌کردند که آنها را شهید می‌کردند. مبارزه سیاسی فقط این نیست که شخص به‌طور رو در رو با افراد درگیر شود، بلکه تربیت شاگردان مؤمن و متعهد که هر یک بتوانند در جامعه نقش خاصی ایفا کنند از عالیت‌ترین انواع مبارزه سیاسی است.

ج) در پاورقی ۲۷^۶ برای اثبات این که مردم پس از شکست قیام نفس زکیه، امیدوار بودند که قائم در فاصله پانزده روز ظهور کند، به چند حدیث تمسک شده است. از جمله از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: بین قیام قائم آل محمد و قتل نفس زکیه، تنها پانزده شب فاصله است.^(۱۴) باید توجه داشت که روایات متعدد و بسیاری را که در مورد مهدی موعود(ع) و ظهور وی نشانه‌های ظهور و کیفیت آن و دیگر مسائل وارد شده است، باید با دقت با هم جمع کرد. در کتاب‌های زیادی که در این مورد نگاشته شده است، یکی از علایم ظهور را قتل نفس زکیه شمرده‌اند و این امر در چندین روایت آمده است.^(۱۵) مراد از نفس زکیه کیست؟ آیا همان محمد بن عبدالله بن حسن است که به این لقب شناخته شده است، یا شخص دیگری است که در آستانه قیام حضرت مهدی(عج)، در مکه و در بین رکن و مقام شهید می‌شود،^(۱۶) یا در کوفه همراه با هفتاد تن از صالحان شهید می‌شوند،^(۱۷) یا این که مراد کشته شدن افراد بی‌گناه است،^(۱۸) و یا احتمال‌های دیگر؟

اگر مراد از نفس زکیه، همان محمد بن عبدالله بن حسن است که در مدینه به‌دست سپاه منصور کشته شد، با تعبیر دیگر روایات که او در مکه یا در کوفه شهید می‌شود چگونه قابل جمع است؟ اما حدیثی که نویسنده به آن استناد کرده صرف نظر از بحث سندی آن، اگر به این معنی باشد که امام صادق(ع) چنین سخن گفته‌اند، بنابراین باید مراد امام غیر از چیزی باشد که نویسنده استفاده کرده است، و اگر جعلی باشد، باید در

^۶ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۷، پاورقی ۴

فاصله پانزده روز از قتل نفس زکیه جعل شده باشد، و این هم بعید است؛ زیرا کسی که حدیث جعل می‌کند، این کار را به گونه‌ای انجام نمی‌دهد که بزودی دروغش آشکار شود.

نویسنده محترم با کنار هم گذاشتن چند حدیث بدون توجه به سند آنها و بدون جمع با تعبیر مختلف دیگر روایات خواسته‌اند تاریخ را ترسیم کنند و بگویند مردم در آن زمان چگونه فکر می‌کردند. آیا حدیثی که یک راوی در زمان خاصی از امام شنیده است تا چه حدی به اطلاع مردم آن روزگار رسیده است تا بتواند فکر آنها را جهت دهد.

مساله امیدوار بودن به قیام قائم آل محمد (عج) همیشه برای مردم مطرح بوده است و همان طور که گفتیم، «قائم» صفت همه امامان است و اگر شرایط فراهم می‌شد، ائمه همه قیام به سیف می‌کردند. البته قیام نهایی که سراسری است و جهان‌شمول مخصوص حجت ثانی عشر (ع) است. نویسنده به حدیثی از اصول کافی (ج ۱، ص ۵۳۴) استناد جسته که آن هم دلالت ندارد؛ زیرا در حدیث با سند بسیار ضعیف آن از امام صادق (ع)، درباره نذر روزه گرفتن تا قیام قائم آل محمد سؤال می‌شود. حضرت می‌فرماید: «روزه بگیر، ولی در روزهای عید قربان و فطر و ایام تشریق و در حال مسافرت و بیماری روزه نگیر» و پس از اشاره به حادثه کربلا و مکالمه ملائکه با خداوند، می‌فرماید «و خداوند پیامبر و دوازده تن وصی ایشان را به ملائکه نشان می‌دهد و قائم آل محمد را از بین اوصیا معرفی می‌کند.» با توجه به تعبیر ذیل روایت، استفاده نمی‌شود که قیام قائم آل محمد (ع) بزودی رخ می‌دهد. حضرت در مورد روزه گرفتن حکم فقهی آن را بیان کرده‌اند که در طول سال باید در این روزها و حالت‌ها روزه نگیری. فاصله عید فطر تا عید قربان هفتاد روز است و شخص اگر در ماه شوال از امام سؤال نموده برای تناسب جواب امام باید یک سال بگذرد تا شخص عید فطر را درک کند. صرف نظر از سند ضعیف روایت که در آن چند نفر واقفی مذهب وجود دارد، اگر این حدیث از امام (ع) صادر شده باشد، دلالت بر این دارد که راوی به امید قیام قائم آل محمد (عج) تا زمان قیام، نذر روزه کرده و حضرت نیز آن را تایید کرده‌اند که این نوع نذر صحیح است. ایشان از جمله مدارک خود را در این مورد کتاب «عقد الدرر» سلمی قرار داده است، که در آن از علایم قیام قائم آل محمد (عج)، قتل نفس زکیه را برشمرده است؛ اما به فاصله و امیدواری مردم به ظهور قریب الوقوع آن اشاره نشده است.

د) نویسنده در صفحه ۲۱ در صدد است که تا با استفاده از روایات اثبات کند که شیعیان بتدریج وظیفه امام را تفسیر دین دانستند و ذهنیت آنان از امام، تصدی مقام سیاسی یا تلاش برای استقرار حکومت عادل نبود و علت احتیاج به چنین فردی را تمیز حق از باطل و حفظ شریعت از بدعت و تفسیر دین می‌دانستند. دست کم رهبری مبارزه نقش اصلی امام دانسته نمی‌شد و امام رهبر مذهبی بود و تأکیدی بر مقام سیاسی او نبود.^۷

ما در مباحث قبل بیان کردیم که اگر شرایط اجتماعی فراهم می‌شد ائمه علیهم السلام برای اصلاح جامعه قیام می‌کردند و امام صادق علیه السلام نیز از کمبود یاران در رنج بود. وگرنه وظیفه‌ای بزرگ همچون امر به معروف و نهی از منکر که تمامی احکام در پرتو آن زنده می‌شود و ترک آن عذاب را فرود می‌آورد^(۱۹)، تعطیل بردار نیست، و چه منکری بزرگتر از نظام فاسد که حکام فاسق بر جان و مال و عرض مردم مسلط باشند و احکام الهی را تعطیل کنند؟ آیا حفظ دین و شریعت از بدعت، فقط به بیان مسائل است یا باید احکام الهی در بین مردم اجرا شود تا زنده بماند؟ حیات دین به عدل است و عدالت در پرتو حکومت حق، شکوفا می‌شود. دین برای حیات انسان است و انسان در بعد فردی و اجتماعی محتاج شریعت است و اجرای احکام فردی دین فقط بخشی از هدف دین را تامین می‌کند و این روش انبیا و اولیا بوده است. البته تفسیر دین، یکی از احتیاجات اصلی مسلمانان است که فقط ائمه علیهم السلام به خاطر اتصال به مبدا نبوی صلی‌الله علیه و آله از عهده آن برمی‌آیند ولی این وظیفه، وظیفه اجرای احکام را کم اهمیت نمی‌کند.

بحث ترابط کامل دین اسلام با سیاست جامعه، از مواردی است که سال‌هاست در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته است و کتاب‌های گوناگونی درباره حکومت اسلامی نگاشته شده است که با رجوع به آنها و جمع بندی تمامی روایات و آیات، نظر قرآن و ائمه علیه السلام درباره آن به دست می‌آید.^(۲۰) و معلوم می‌شود روایاتی که وظیفه امام را تفسیر دین و حفظ آن از بدعت می‌داند، فقط قسمتی از وظایف را ذکر کرده است. حتی روایاتی که نویسنده به آن تمسک نموده است، وظایف امام را در جهات مذهبی منحصر نکرده است.

^۷ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۸ و ۳۹

از جمله این روایات: عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول: «ان الارض لا تخلو الا وفيها امام كيما ان زاد المؤمنون شيئا ردهم وان نقصوا شيئا اتمه لهم»^(۲۱) و: عن ابی عبد الله علیه السلام قال: « ما زالت الارض الا و الله فيها الحجة يعرف الحلال والحرام ويدعوا الناس الى سبيل الله»^(۲۲) و نیز: عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «ان الله اجل واعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل»^(۲۳)

آیا این احادیث وظیفه سیاسی امام را نفی می‌کند یا کم اهمیت جلوه می‌دهد؟ آیا امام عادل در روایت اخیر تنها کسی است که بنفسه عادل است، یا این که عادل است که ظلم نمی‌کند و در مقام اداره جامعه به عدالت رفتار می‌کند. آیا این احادیث با حدیث امام حسین علیه السلام از جهت اهمیت تفاوت دارد که امر به معروف و مبارزه سیاسی و جهادی را بر همه واجب می‌داند و می‌فرماید: ایها الناس ان رسول الله ص قال: «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنة رسول الله ص، يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان، فلم یغیر علیه بفعل ولا قول، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله»^(۲۴)

آیا ائمه پس از سید الشهداء به این روایت عمل نمی‌کردند و عمل به آن را بر عهده حجت ثانی عشر (عج) گذاشتند و خود فقط به تعلیم و تربیت و تفسیر دین پرداختند؟ اگر مردم چنین تلقی می‌کردند که رهبری سیاسی به عنوان یکی از وظایف امام به تدریج کم اهمیت می‌شود، آیا ائمه علیهم السلام به این برداشت کمک می‌کردند؟ پس چگونه با آغاز امامت موسی بن جعفر علیه السلام مبارزه سیاسی دوباره از وظایف اصلی امام قلمداد شد؟^۸ با توجه به کثرت احادیثی که ائمه (ع) فرمودند: «تعداد امامان دوازده نفر است و مهدی موعود آخرین امام است»، چگونه پس از اندک زمانی مردمی که نفس زکیه محمد بن عبد الله بن حسن را مهدی موعود می‌دانستند، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به خاطر ایجاد نهاد وکالت و انتشار حدیث «سابعکم قائمکم» مهدی موعود خواندند، با این که اسم ایشان «محمد» نبود و صفاتی که حضرت صادق علیه السلام برای مهدی موعود شمرده بودند، در ایشان نبود از جمله این که ولادت او مخفی است و کسی او را نمی‌شناسد و کسی بر او عهد و عقد و بیعت ندارد.^(۲۵)

آیا انتظار شیعیان در مبارزه سیاسی به خاطر این نبود که همه ائمه را «قائم» می‌دانستند؟ و با تغییر شرایط فکر می‌کردند که شرایط قیام بطور کامل تحقق یافته و امام فعلی قیام می‌کند و ظلم از بین می‌رود. در

^۸ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۱

حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام رسیده است که خداوند مقرر کرده بود که در زمان آنها قیام صورت گیرد ولی به خاطر افشای اسرار و ... قیام به تاخیر افتاد.^(۲۶) در همین جا هم تذکر دهیم که علت اعتقاد به زنده بودن امام کاظم (ع) که باعث تکوین فرقه واقفیه شد، این نبود که مردم چون در فکر قیام بودند تا سالیان دراز نمی‌خواستند شهادت امام را باور کنند، بلکه پس از شهادت حضرت، جمعی از وکلای ایشان که اموال زیادی نزد آنها بود حاضر نشدند اموال را به امام رضا (ع) بدهند^(۲۷) و این دروغ را پایه‌ریزی کردند که امام کاظم نمرده است. این بحث گسترده است و در این بخش به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

(۴) در صفحه ۲۲ آمده است: «نظریه عصمت ائمه که در همین دوره دوره امام صادق از سوی هشام بن حکم - متکلم بزرگ شیعه در آن عصر - بیان گردید کمک شایانی به پذیرفته شدن ذهنیت جدید کرد.»^۹ این عبارت دارای ابهام است. آیا مراد ایشان این است که معصوم بودن ائمه (ع) از زمان هشام بن حکم مطرح شد و تا قبل از آن این اعتقاد نبوده است و هشام این را مطرح ساخت؟ یا این که از زمان هشام که مباحثات کلامی گسترده شکل گرفت، مساله معصوم بودن ائمه هم مورد بحث قرار گرفت و هشام از اولین متکلمانی است که در این زمینه به مناظره پرداخته است.

بر اهل فن پوشیده نیست که کتاب‌های کلامی شیعه، یکی از خصوصیات امام را عصمت می‌دانند و بر اعتبار آن، دلایل مختلف عقلی و نقلی مطرح می‌کنند. در ابتدا، چند حدیث نقل می‌کنیم:

عن ابی عبد الله (ع) قال: «عشر خصال من صفات الامام: العصمة والنصوص وان يكون اعلم الناس واتقاهم الله واعلمهم بكتاب الله وان يكون صاحب الوصية الظاهرة ويكون له المعجز والدليل...»^(۲۸)

عن ابی عبد الله (ع): «ان مما استحققت به الامامة التطهير والطهارة من الذنوب والمعاصي الموبقة التي توجب النار...»^(۲۹)

فی خبر سلیم بن قیس قال: سمعت امیرالمؤمنین (ع) يقول: «انما الطاعة لله عزوجل و لرسوله ولولاء الامر وانما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لایامرون بمعصيته.»^(۳۰)

عن علی بن الحسین (ع) قال: «الامام منا لایكون الا معصوما...»^(۳۱)

^۹ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۹

همچنین روایاتی در تفسیر آیه «واذا ابتلی ابراهیم ربه ...»^(۳۲) وارد و یادآور شده است که مرتبه امامت بالاتر از مرتبه نبوت و رسالت است و حضرت ابراهیم (ع) پس از طی مراحل مختلف، به مرتبه امامت ارتقا یافت. روایتی از ابن عمیر رسیده که می‌گوید: من از هشام بن حکم درباره صفت عصمت امام، بهترین استفاده را بردم و هشام با استدلال، علت عصمت امام را بیان کرد؛ زیرا گناه در انسان از ناحیه حرص و حسد و غضب و شهوت نشأت می‌گیرد و این صفات در امام وجود ندارد.^(۳۳) باز روایت دیگری را حسین اشقر نقل می‌کند که: از هشام درباره اعتقاد به عصمت امام سؤال کردم، هشام گفت: این را از امام صادق (ع) سؤال کردم، فرمود: «المعصوم هو الممتنع بالله من جمیع محارم الله»^(۳۴)

روایات دیگری هم از پیامبر صلی الله علیه وآله رسیده است، نظیر: «... فانهم (علی والائمة من ولده) خیرة الله عزوجل وصفوته وهو المعصومون من کل ذنب وخطیئة.»^(۳۵) و همچنین ابن عباس می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «انا وعلى والحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين مطهرون معصومون»^(۳۶)

در این باره روایات دیگری هم هست و در تفسیر آیه تطهیر هم این معنا آمده است. آیا با وجود این روایات از پیامبر و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام می‌توان گفت که معصوم بودن ائمه را هشام مطرح ساخته است؟ یا این که باید گفت که با توجه به مناظرات هشام و طبق روایتی که در بالا آمد، هشام این مطلب را برای اولین بار با توضیح و شرح کامل مطرح کرده است؟ آیا اصحاب خاص اولین امامان، آنها را معصوم نمی‌دانستند؟ اعتراض و اشکال به ائمه موجب نمی‌شود که در عصمت ایشان از گناه تردید شود؛ زیرا این اعتراض و ابراز رای ... در بین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بوده، در حالی که عصمت پیامبر (ص) از ابتدا مورد پذیرش بوده است.

اگر مراد ایشان این باشد که طرح گسترده نظریه عصمت در مناظرات کلامی از سوی هشام زمینه را برای پذیرش فکر جدید فراهم کرد، اشکال رفع می‌شود.

(۵) در صفحه ۲۳ (ستون دوم) آمده است: «این جناح که افکار خود را از نظریات مذهب کیسانیه ...

می‌گرفت، نوعی پیوند میان تشیع و غالی‌گری بود. اینان اصرار می‌ورزیدند که ائمه را موجوداتی فوق طبیعی

وانمود کنند و می‌گفتند علت واقعی احتیاج جامعه به امام آن است که وی محور و قطب عالم آفرینش است و اگر یک لحظه زمین بدون امام بماند در هم فرو خواهد ریخت»^{۱۰}؛ در پاورقی ۳۵ آمده است که: این مطلب که این گفته‌ها و روایات همه مربوط به غلات است بنا به تشخیص و تاکید شریف مرتضی است در کتاب شافی.

ابتدا برخی از روایات را می‌آوریم و بعد کلام سید مرتضی را نقل می‌کنیم تا ببینیم آیا ایشان این روایات را مربوط به غلات می‌داند یا نه.

ابی حمزه عن ابی عبد الله (ع) قال: قلت له: اتبقى الارض بغير امام؟ قال: «لو بقيت الارض بغير امام ساعة لساخت.»

عن ابی جعفر (ع) قال: «لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله.» قال الرضا (ع): «نحن حجب الله في خلقه ... بنا يمسك الله السموات والارض ان تزولا وبنا ينزل الغيث وينشر الرحمة ولا تخلو الارض من قائم منا ظاهر او خاف ولو خلت يوما بغير حجة لماجت باهلها كما يموج البحر باهله.»

عن ابی جعفر (ع) يقول: «لو بقيت الارض يوما بلا امام منا لساخت باهلها ولعذبهم الله باشد عذابه. ان الله تبارك وتعالى جعلنا حجة في ارضه و امانا في الارض لاهل الارض لم يزلوا في امان من ان تسيخ بهم الارض ما دما بين اظهرهم. فاذا اراد الله ان يهلكهم ثم لا يمهلهم ولا ينظرهم ذهب بنا من بينهم و رفعنا اليه ثم يفعل الله ما شاء واحب.»

این روایات با اسناد متعدد در کتاب‌های روایی مطرح است.^(۳۷) این گونه تعبیر در ادعیه و زیاراتی همچون زیارت جامعه کبیره نیز فراوان یافت می‌شود. در همه این تعبیر آنچه مورد توجه است این است که ائمه هدی به خاطر عظمت روحی، واسطه فیض الهی هستند و زمین بدون وجود امام وحجت، اهلش را فرو می‌برد و قرار نخواهد داشت؛ به فرموده ثامن الحجج (ع)، ما واسطه فیض الهی در بقای نظام عالم هستیم و خداوند به واسطه ما زمین و آسمان‌ها را حفظ می‌کند و به واسطه ما باران و رحمت را فرو می‌فرستد.

^{۱۰} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۰

^{۱۱} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۰، پاورقی ۱

در هیچ یک از این تعبیر نیامده است که این کار را ائمه بطور مستقل انجام می‌دهند. همان طور که خداوند نظام عالم را از طریق اسباب، هدایت می‌کند، سبب برتر که خداوند اراده خود را از آن ناحیه به عالم طبیعت ارسال می‌کند وجود مقدس انبیا و اولیاست که حجت الهی بر مردم هستند. این که این مطلب در حق ائمه، غلو است یا نه، در علم کلام بحث می‌شود و ما در اینجا متعرض آن نمی‌شویم. چرا که این بحث تنها درباره ائمه (ع) مطرح نیست؛ بلکه شامل تمامی حجج الهی اعم از انبیا و اولیا و اوصیا می‌شود. اگر در حالی که وجود مادی مثل خورشید می‌تواند واسطه فیض الهی در رشد موجودات طبیعی باشد، این که انوار مقدسه واسطه فیض از مقام الهی به عالم ماده باشد این غلو است را به مباحث کلام ارجاع می‌دهیم و باید کسی که این را غلو و باطل می‌داند تمامی این احادیث را جعلی بداند و تمامی روایات یا ادعیه یا زیارات که مضمون این مطلب در آن است را کنار گذارد، چه سند آن صحیح باشد یا نه.

هدف ما در اینجا صرفاً این است که آیا سید مرتضی هم آنچه را که نویسنده به ایشان نسبت داده است، قائل است یا نه؟ سید مرتضی در جواب کسانی که به امامیه نسبت‌هایی داده‌اند اعتراضات را یکایک مطرح می‌کند و جواب می‌دهد. ابتدا اعتراض را از کتاب «المغنی فی التوحید والعدل» تالیف قاضی عبد الجبار همدانی نقل می‌کند:

«فاما ما حكاہ عن بعضهم (امامیه) من انه (لولا الامام لما قامت السموات والارض ولاصح من العبد الفعل) فليس نعرفه قولاً لاحد من الامامية تقدم ولا تاخر اللهم الا ان يريد ما تقدم حكايته من قول الغلاة فان اراد ذلك فقد قال: ان الكلام مع اولئك ليس بكلام في الامامة و احال به على ما مضى في كتابه من ان الاله لا يكون جسماً على ان من قال بذلك من الغلاة ان كان قاله فلم يوجب من حيث كان اماماً وانما اوجبه من حيث كان الها، وصاحب الكتاب انما شرع في حكاية تعليل من اوجب الامامة وذكر اقوال المختلفين فيها وفي وجوبها وما احتيج له الى الامام وفي الجملة فليس يحسن بمثله من اهل العلم ان يحكي في كتابه ما لا يرجع في العلم بصحته الا اليه ولا يسمع الا من جهته، فان فضلاء اهل العلم يرغبون عن ان يحكوا عن اهل المذاهب الا ما يعترفون به وهو موجود في كتبهم الظاهرة المشهورة.»^(۳۸)

سید (ره) این کلام را که: بدون امام آسمان‌ها و زمین باقی نیستند و قائم نخواهند بود و عمل بنده صحیح نیست، به طایفه امامیه نسبت نمی‌دهد. و حتی به غلات هم نسبت نمی‌دهد و می‌گوید اگر کسی به آن

قائل باشد از جهت اله بودن امام به او نسبت می‌دهد نه از جهت امام بودن. به این معنا، قائل به این مطلب امام را اله می‌داند نه این که واسطه فیض الهی. سید به قاضی اشکال می‌کند که مطلبی را نقل می‌کند که در کتاب‌های مشهور امامیه و کسانی که امامت را واجب می‌دانند نیست، پس چگونه آن را رد می‌کند. این از آداب مناظره به دور است. اگر سید نظر به این روایات دارد، باید گفت که این روایات در اصول کافی و بصائر الدرجات و عیون اخبار الرضا و کمال الدین و ... وجود دارد. آیا اینها از کتب مشهور امامیه نیست و آیا اینها در نزد سید مرتضی نبوده است و یا قاضی عبد الجبار از آن خبر ندارد. کمی دقت در مضمون گفته سید با توجه به تصریحات آن (وانما اوجبه من حیث کان الها و...) بر اهل تحقیق روشن می‌کند که این مطلب در مورد کسانی است که نسبت خدا بودن به امام می‌دادند که برخی غلات از جمله آنها بودند. (البته سید در این هم تشکیک می‌کند) باید دانست که فرق است بین «قامت السموات بالامام» و «اقام الله السموات بالامام»، بین «امسک الامام السموات والارض ان تزولا» و بین «بنا یمسک الله السموات والارض ان تزولا». بنابراین، سید مرتضی مطالب این احادیث را به غلات نسبت نداده است.

۶) در صفحه ۲۳، ستون دوم آمده «در آن دوره، حدیثی در میان شیعیان دهان به دهان نقل می‌شد که براساس آن، هفتمین امام، قائم آل محمد بود...»^{۱۲} این مطلب به روایاتی صرف نظر از سند آنها مستند شده است (پاورقی ۳۶ مقاله^{۱۳}). پس از وفات حضرت موسی بن جعفر (ع) ادعا شده، نه این که در زمان حیات حضرت در بین شیعیان نقل می‌شد. به احتمال زیاد برخی از این احادیث را گروه واقفیه به حضرت صادق (ع) به دروغ نسبت داده‌اند و اگر از امام صادق (ع) هم جمله «سابعکم قائمکم» صادر شده باشد، مراد از آن این است که موسی بن جعفر (ع) هفتمین امام است که به امر امامت قیام می‌کند، نه این که او قائم آل محمد است که قیام فراگیر می‌کند و ظلم را از بین می‌برد. دو حدیث مذکور در رجال کشی تفسیر و نسخه‌های مختلفی دارد که در حاشیه آن آمده است. گروه واقفیه براساس دروغ پایه‌ریزی شد و جعل و تحریف احادیث از این گروه بعید نیست.^(۳۹)

^{۱۲} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۰

^{۱۳} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۰، پاورقی ۱

۷) آخرین نکته‌ای که ذکر می‌شود مربوط به خمس است که نویسنده از صفحه ۲۶ به بعد^{۱۴}، به آن

پرداخته است.

مؤلف توضیح می‌دهند که امامان نخستین تا روزگار امام باقر و امام صادق (ع) این مالیات را از پیروان خود نمی‌ستاندند و ظاهراً دریافت منظم این مالیات از زمان امام جواد (ع) در سال ۲۰۲ آغاز شد. [سال ۲۲۰ صحیح است] ایشان در این زمینه، به روایتی اشاره می‌کنند که ما آن را می‌آوریم تا معلوم شود که آیا روایت، مربوط به خمس است یا نه.

در تعبیر روایات آمده است که حضرت باقر (ع) برای شیعیان خمس را حلال کردند تا زندگی آنها با حرام مخلوط نشود؛ راوی درباره آیه خمس سؤال می‌کند، حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «هی والله الافادة یوما بیوم الا ان ابی جعل شیعه فی حل لیزکوا.»^(۴۰) این روایت به قرینه «هی والله الافادة...» در مورد خمس ارباب مکاسب است که مورد انکار عامه بوده است نه مطلق خمس. روایت صفحه ۱۳۸ «تهذیب» (جلد ۴) مربوط به موردی است که افراد با کسانی که خمس نمی‌دهند معامله می‌کنند و تقصیری هم ندارند؛ در این موارد حضرت صادق (ع) حکم به حلّیت داده‌اند. یا در صفحه ۱۴۳ و ۱۴۴ همان کتاب، سخن در خصوص کنیزان جنگی است که بدون ادای خمس غنیمت به امام واقعی، بر آنان معامله صورت می‌گرفته و ائمه (ع) برای طیب ولادت برای شیعیان، از حق خود در غنائم گذشته‌اند؛ و یا در مورد خراج زمین بوده است که حضرت صادق (ع) تا ظهور قائم آل محمد آن را برای شیعه حلال کردند. در روایت آمده که حضرت، خمس غوص را به مسمع برگرداندند و فرمودند: تمامی زمین و آنچه از آن در دست مردم است، از آن ماست، ولی ما برای شیعیان حلال کردیم. اگر باقرین (ع) خمس را در مورد غنائم جنگی نمی‌گرفتند، به این دلیل بود که خمس غنائم را حکومت می‌گرفت و یا در مورد خراج زمین، چون از سوی دولت گرفته می‌شد و یا زکات بخصوص زکات غلات و انعام را نیز ماموران زکات می‌گرفتند. با تحلیل ائمه، در واقع آنچه به عنوان خمس و زکات و مالیات بر زمین توسط حکومت‌های جائر، گرفته شده در حالی که می‌باید به امام حق برسد، به عنوان واقعی حساب شده و دیگر چیزی از شیعیان گرفته نمی‌شد. این که خمس داده شده به حکومت را به عنوان خمس حساب کنند، غیر از این است که خمس نگیرند. از طرفی در برخی موارد، امام صادق (ع) خمس را

^{۱۴} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۵ به بعد

برگرداندند، مثل رد کردن خمس غوص^(۴۱) و برگرداندن تمامی مال به علباء^(۴۲)، و در برخی موارد هم امام باقر (ع) خمس را می‌پذیرفتند؛ علباء اسدی گوید: والی بحرین شدم و اموال بسیاری به دست آوردم که با آن زمین و برده خریدم و از کنیزان فرزند زاده شد. سپس همراه با عیال و امولدها و زنان خمس مال را نزد امام باقر (ع) بردم و جریان را برای حضرت بیان کردم. حضرت فرمود: تمامی اموال از آن ماست ولی این مقدار را که آوردی می‌پذیرم و اموالی را هم که خرج کردی و یا ام ولد خریدی حلال می‌کنم.^(۴۳)

می‌دانیم که خمس، بر گنج و غنیمت و ارباح مکاسب و غوص و ارض خریداری شده توسط ذمی و مال مخلوط به حرام و معدن وضع شده است. در روایات رکاز آمده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) امر کرد که خمس این موارد را بدهند.^(۴۴) بر طبق روایت، دادن خمس در بین مردم مسلم بوده است و یا در مورد معدن و کنز و غوص، نصاب قرار دادند و افراد برای ادای خمس سؤال می‌کردند، که نشانه رواج پرداخت خمس در جامعه آن روز است. در مورد مال مختلط به حرام نیز دستور به دادن خمس آمده و موارد دیگری که در کتاب خمس وسائل آمده است. بنابراین، به‌طور کلی نمی‌توان گفت که در زمان باقرین (ع) هیچ گونه خمسی گرفته نمی‌شده است. باید روایات را با هم جمع کرد، نه این که از تعبیر «تحلیل خمس» در چند روایت حکم کرد که صادقین (ع) خمس نمی‌گرفتند.

اما درباره «دریافت منظم خمس از زمان امام جواد» (ع)، با توجه به حدیث طولانی علی بن مهزیار از امام جواد (ع)، حضرت به علی بن مهزیار نامه‌ای می‌نگارند که در آن آمده است: الذی اوجبت فی سنتی هذه وهذه ستة عشرین و مائتین فقط لمعنی من المعانی اکره تفسیر المعنی کله خوفا من الانتشار وسافسر لک بعضه ان شاء الله تعالی؛ ان موالی اسال الله صلاحهم او بعضهم قصرُوا فیما یجب علیهم فعلت ذلک فاحببت ان اطهرهم وازکیهم بما فعلت فی عامی هذا من امر الخمس قال الله تعالی: «خذ من اموالهم صدقه...» «الم یعلموا ان الله هو یقبل...» «وقل اعلموا فیسیری...» ولم اوجب ذلک علیهم فی کل عام ولا اوجب علیهم الا الزکاة التي فرضها الله علیهم وانما اوجبت علیهم الخمس فی سنتی هذه فی الذهب والفضة التي قد حال علیها الحول ولم اوجب ذلک علیهم فی متاع ولا آنية ولا دواب ولا خدم ولا ربح واربحة فی تجارة ولا ضیعة الا ضیعة سافسر لک امرها تحفیفا منی عن موالی ومانا منی علیهم لما یغتنال السلطان من اموالهم ولما ینوبهم فی ذاتهم فاما الغنائم والفوائد فهي واجبة علیهم فی کل عام قال الله تعالی «واعلموا انما...» والغنائم والفوائد یرحمک الله

فهى الغنيمه ... فاما الذى اوجب من الغلات والضيايع فى كل عام فهو نصف السدس ممن كانت ضيعته تقوم بمؤنته ومن كانت ضيعته لا تقوم بمؤنته فليس فيه نصف سدس ولا غير ذلك.^(٤٥)»

آنچه امام در سال ۲۲۰ هجری قمری واجب کردند، تنها برای یک سال بود که چون شیعیان در پرداخت مالیات واجب کوتاهی کردند، حضرت برای تطهیر و تزکیه آنها خمس مال را به عنوان مالیات قرار دادند. حضرت به آیه زکات اشاره می‌کنند که خداوند دستور گرفتن زکات می‌دهد، و این خمس را بر طلا و نقره‌ای که یک سال بر آن گذشته باشد قرار می‌دهند. با توجه به ذکر آیه زکات و این که مورد این خمس طلا و نقره‌ای است که یکسال بر آن گذشته و با توجه به پرداخت نکردن واجب مالی، حضرت در آن سال زکات طلا و نقره را که عشر بوده است، به مقدار خمس گرفتند و این با خمس مصطلح فرق دارد. مساله خمس مصطلح را که مربوط به ارباح مکاسب و غیر آن است در ذیل حدیث «فاما الغنائم...» بیان می‌کنند که هر سال باید داده شود و به تفصیل موارد آن ذکر می‌شود و بر زمین و غلات یک دوازدهم سالانه قرار می‌دهند، اگر محصول زمین هزینه آن را تدارک کند. بنابراین در صدر حدیث که خمس بر طلا و نقره واجب شده و تنها برای یک سال بوده است، این در واقع زکاتی بوده که دو برابر گرفته می‌شود. و هر جا که در روایت کلمه خمس به کاررفته دلالت نمی‌کند که مراد، خمس مصطلح در مقابل زکات باشد کما این که هر جا کلمه عشر آمده، دلالت بر زکات نمی‌کند و برای مالیات گوناگون دولتی عشر به کار رفته است.^(٤٦)

در حدیث گفته نشده است که خمس از آن سال واجب شده است. خمس در هر سال واجب بوده است، همان طور که امام رضا و امام کاظم (ع) آن را می‌گرفتند که نویسندگان هم به آن اشاره کرده است. خمس در برخی موارد از زمان امیرالمؤمنین (ع) هم گرفته می‌شده است. فقط در مورد خمس ارباح مکاسب اختلاف است که آیا قبل از زمان صادقین (ع) هم مطرح بوده یا نه که در کتاب‌های فقهی آمده است.^(٤٧) در مورد اخبار تحلیل و موارد آن بحث‌های زیادی شده است که در چه مواردی خمس، تحلیل شده است و تفسیر هر کدام چیست؟ اخبار تحلیل هم فقط پاره‌ای از موارد را مطرح می‌سازد. برخی دلالت بر تحلیل مناکح و کنیزان اسیر برای پاکی نسل دارد و برخی دلالت بر تحلیل فیء و غنائم که از دست مخالفان به شیعه رسیده است دارد. بر تحلیل آنچه از غیر معتقد خمس خریداری شود دلالت دارد و بر آن حمل می‌شود و گروهی بر تحلیل اراضی و انفال.^(٤٨) از طرفی، توقیع از طرف حضرت صاحب الزمان (ع) وارد شده که دلالت بر تحلیل

خمس دارد.^(۴۹) بنابراین با توجه به این که روایات تحلیل دارای مضامین مختلف است و از طرفی روایاتی که دلالت بر وجوب ادای خمس دارد، از زمان حضرت علی (ع) تا زمان حضرت حجت (عج) ادامه دارد، باید روایات را در یک جمع صحیح حدیثی قرار داد و مقصود هر یک را به دست آورد. از این روست که فقها برای کشف مفاد این اخبار، مباحث مفصلی را مطرح کرده‌اند. اگر حدیثی از امام باقر و صادق (ع) آمده که خمس را نمی‌گرفتند، در مقابل آن هم حدیثی آمده که امام خمس را می‌گرفتند و یا مالیات دیگر را.^(۵۰)

در زمان امام کاظم و رضا (ع) هم خمس گرفته می‌شده است؛ به گونه‌ای که افراد درصدد گرفتن اجازه در خمس بودند و حضرت می‌فرماید: «ان الخمس عوننا علی دیننا وعلی عیالنا وعلی موالینا وما نبذله ونشتري من اعراضنا ممن نخاف سطوته فلا تزروه عنا... والمسلم من یفی لله بما عهد الیه ولیس المسلم من اجاب باللسان وخالف بالقلب.»^(۵۱) و همین طور امام کاظم (ع) خمس می‌گرفتند چنانچه نویسنده محترم در پاورقی ۱۵۴۹ اشاره کرده است. و چون ثابت کردیم که روایت امام جواد (ع) دلالت بر این ندارد که خمس از سال ۲۲۰ واجب شده است، بلکه آن مالیات، زکات بوده که دو برابر گرفته شده است، معلوم می‌شود که خمس قبل از امام جواد (ع) هم گرفته می‌شده و همه موظف بودند آن را بپردازند و ائمه فقط در موارد خاص، آن را بخشیده‌اند. به لحاظ مفصل بودن بحث در دلالت اخبار، اهل تحقیق را به کتاب‌های فقهی نگاشته شده در مورد خمس ارجاع می‌دهیم.

در مقاله مذکور موارد جزئی دیگری هم وجود دارد که از احادیث برداشت خاصی شده است و پرداختن به آنها وقت مناسب می‌طلبد.

در پایان، نکاتی را که در طی مقاله یادآور شدیم به لحاظ روشی می‌توان چنین جمع‌بندی کرد.

۱. برای آن که تاریخ یک دوره را ترسیم کنیم، نمی‌توان تنها به یک حدیث توجه کرد و براساس مفاد آن حکم کرد که در یک دوره طولانی واقعه این گونه بوده است. از یک روایت که واقعه‌ای را نقل می‌کند، اگر به گونه‌ای در آن ذکر نشده باشد که این امر در زمانی طولانی رخ داده است، نمی‌توان استفاده کرد که در دوره‌ای طولانی شرایط این چنین بوده است.

^{۱۵} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۴۴، پاورقی ۴

۲. اگر هم روایتی دلالت داشته باشد بر این که در دوره‌ای طولانی مساله‌ای وجود داشته است، باید به روایات متعارض آن نیز توجه کافی شود و سپس با هم جمع صحیح شوند.

۳. سند روایت تا حدی کمک می‌کند که آیا مضمون روایت مقبول است یا نه. البته نمی‌توان تنها با تکیه بر سند، روایت را قبول یا رد کرد، ولی تا حدی کمک می‌کند. محقق باید معیاری برای تشخیص روایت جعلی از واقعی داشته باشد، و هر روایتی را سند تاریخی قرار ندهد.

۴. روایات ائمه (ع) در جو خفقان صادر شده است و برای همین جهت در استفاده از روایات و دانستن مقصود امام، باید به شرایط تقیه از حکام، تقیه از عامه و شرایط دیگر توجه شود؛ و به بیان دیگر، برای برداشت از روایت و نسبت دادن عملی به ائمه باید به تمامی جهات در رفع تعارض روایات که در اصول و رجال و درایه مورد نظر است توجه شود. با وصف این، تتبع قدم نخست در تحقیق است و مهمتر از آن، دقت در مضامین روایات و جمع صحیح بین آنها با توجه به مبانی است.

http://www.shareh.com/persian/magazine/naqd_n/009/15.htm

پی نوشت‌ها:

۱. ر.ک: عبدالحسین شرف‌الدین، مسائل فقهیه والاجتهاد والنص؛ محمود شهابی، ادوار فقه، ج ۱، ص ۴۵۲ به بعد؛ مرتضی عسکری، معالم المدرستین، فصل سوم از بحث سوم.
۲. ر.ک: عبدالحسین شرف‌الدین، ابهریره، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱ و ۱۵۵.
۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.
۴. همان.
۵. مفید، ارشاد ج ۲، انتشارات آل‌البیت ۱۹۲.
۶. وسائل الشیعه، باب ۹ (از ابواب جهاد العدو)، ح ۲.
۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲.
۸. ر.ک: دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸ تا ۲۲۰ و ۶۰۶ تا ۶۱۰.
۹. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۶۰؛ رجال نجاشی، ص ۱۴۵-۱۴۴؛ و غیر اینها. (پاورقی ۲۱ در مقاله مورد بحث^{۱۶}).
۱۰. الاختصاص، ص ۲۰۷؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۹۴.
۱۱. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۶۲.
۱۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۳۸۵.
۱۳. همان، ص ۳۸۳؛ ر.ک: سفینه البحار، ج ۲، انتشارات وزارت اوقاف، ص ۱۵۱.
۱۴. معجم الرجال الحديث، ج ۸، ص ۲۴۷.
۱۵. کمال‌الدین، ص ۶۴۹.
۱۶. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۲، ۲۰۸ و ۳۰۷.

^{۱۶} مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۶، پاورقی ۶

۱۷. همان، ص ۲۲۰.
۱۸. همان، ص ۲۳۴.
۱۹. ر.ک: وسائل الشیعه، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، باب ۱.
۲۰. به عنوان نمونه بنگرید به: امام خمینی (ره)، ولایت فقیه؛ و نیز به دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱
۲۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲۲. همان.
۲۳. همان.
۲۴. طبری، تاریخ....، ج ۷، ص ۳۰۰.
۲۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.
۲۶. طوسی، الغیبة، ص ۲۶۳.
۲۷. اختیار معرفة الرجال، حدیث ۷۵۹ و ۸۷۱ و ۹۴۶.
۲۸. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰.
۲۹. همان، ص ۱۴۹.
۳۰. همان، ص ۲۰۰.
۳۱. همان، ص ۱۹۴.
۳۲. همان، ص ۲۰۰، ۲۰۵ و ۲۰۶.
۳۳. همان، ص ۱۹۲.
۳۴. همان، ص ۱۹۴.
۳۵. همان، ص ۱۹۳.
۳۶. همان، ص ۲۰۱.

۳۷. بصائر، ص ۴۸۹-۴۸۸؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ کمال الدین، ص ۲۰۴-۲۰۱؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۳۰؛ و....

۳۸. الشافی فی الامامة، ج ۱، ص ۴۲.

۳۹. به عنوان نمونه بنگرید به: اختیار معرفة الرجال، ص ۴۷۵، ح ۹۰۲.

۴۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۴.

۴۱. همان، ص ۴۰۸.

۴۲. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۰، ح ۳۵۶.

۴۳. تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷. در سند روایت، حکم بن علباء آمده است، ولی گفته شده که صحیح: حکم عن علباء است. بنگرید به: معجم رجال الحديث، ذیل «حکم بن علباء».

۴۴. کافی، ج ۵، ح ۴۸ از باب نوادر کتاب المعیشة، ص ۳۱۵.

۴۵. تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۱، ح ۳۹۸. در مقاله سال ۲۲۰ به اشتباه ۲۰۲ آمده است.

۴۶. دراسات فی ولاية الفقیه، ج ۴، ص ۲۵۷ به بعد.

۴۷. بنگرید به: مستند العروة، کتاب الخمس والانفال، ص ۱۴۹؛

۴۸. دراسات فی ولاية الفقیه، ج ۳، ص ۷۵.

۴۹. وسائل الشیعه، باب ۴، من ابواب الانفال، ح ۱۶.

۵۰. رک: همان، باب ۱، من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۳.

۵۱. همان، باب ۳، من ابواب الانفال، ح ۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۷.